

فرمان روایی از آن کیست؟

خدا یا شیطان

مهدی یا آمریکا

نویسنده: شیخ ناظم عقیلی

چاپ اول

۱۴۳۴ هـ. ق - ۲۰۱۳ م

آبان ماه ۱۳۹۲ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به:

ذخیره انبیاء و فرستادگان،

خلیفه خدا در زمین،

مظلوم ستم دیده،

کسی که حقش را خوردند:

سرور و مولایم صاحب الزمان (خداوند در زمین مکنش دهد).

این چند صفحه ساده و کوتاه را، متواضعانه به پیشگاه شما اهداء می نمایم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

مقدمه:

حمد و سپاس از آن خداوند است، که مالک مُلک، گرداننده کشتی می باشد؛ خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (۱)

(بگو بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی؛ و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی؛ و هر که را خواهی، عزت بخشی؛ و هر که را خواهی، خوار گردانی؛ همه خوبی ها، به دست توست و تو بر هر چیز توانایی).

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾. (۲)

(و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند؛ آنان خود، کافراند).

خداوند، مخلوقات را آفرید و هدف او از خلقت، عبادت می باشد؛ و می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. (۳)

(و جن و انس را نیافریدم؛ جز برای آن که مرا پرستند).

و عبادت اقسام مختلفی دارد؛ از جمله: عبادت در اطاعت، پس اگر کسی، چیزی را اطاعت کند، به حقیقت که آن را عبادت کرده است؛ و خداوند تعالی می فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾. (۴)

(ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم، که شیطان را پرستید؛ زیرا وی دشمن

۱. آل عمران: ۲۶.

۲. مائده: ۴۴.

۳. الذاریات: ۵۶.

۴. یس: ۶۰.

آشکار شماست).

پس مقصود از عبادت شیطان، همان اطاعت و پیروی از اوامر و نهی‌های او می‌باشد؛ و طبیعتاً در این دنیا، اطاعت از آن کسی است، که زمام حکومت در بین مردم را دارد. پس اگر حاکم از سوی خداوند تعیین شده باشد، پس چنین حاکمی، حکم خداوند را در زمین، اجراء می‌کند؛ پس اطاعت و حکم و سیاست و تدبیر برای خداوند می‌باشد. اما اگر حاکم از سوی مردم، تعیین شده باشد، یعنی بر اساس انتخاب مردم حاکم شده است؛ در آن صورت، مردم آراء و نظرهای مختلفی دارند و در تدبیر امور و آینده‌نگری عاجز خواهند شد.

موسی پیامبری از پیامبران اولی العزم بود؛ هنگامی که هفتاد نفر از قومش را برای ملاقات با خداوند، انتخاب کرد؛ از او خواستند تا خدا را آشکارا ببینند و در این امتحان الهی شکست خوردند؛ پس چگونه برای ما جایز باشد کسی را انتخاب کنیم، تا حکم خدا بر زمین را اجراء کند؛ اگر انتخاب به دست کسی باشد، که در امر آن ناتوان و عاجز است، در این صورت امت از اطاعت خداوند متعال، روی گردان شده و به تبعیت از شیطان در می‌آید. پس خداوند یگانه، تنها کسی است که حق انتخاب امام و حاکم را دارا می‌باشد؛ و کسی که غیر آن را بر می‌گزیند، به خداوند شرک ورزیده؛ و از شیطان پیروی کرده است و شیطان چیزی جز طغیان، بر حال او نمی‌افزاید.

ابی عبد الله علیه السلام در مورد فرموده خداوند، می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾.^(۵)

(و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند؛ جز این که (با او چیزی را) شریک می‌گیرند).

(مقصود آن شرک در اطاعت است، نه در عبادت).

و هر اندیشمند و خردمندی که تاریخ را ورق می‌زند، می‌بیند که تمام ظلم و ستم، بلاها، فجایع، خونریزی‌ها، تسلط بیگانگان و غصب خلافت و امامت و حاکمیت، از اهلی که از سوی خداوند، برای آن گمارده شده‌اند، می‌باشد؛ زیرا خداوند تعالی می‌داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد؛ و او خالق مردم است؛ و به مصلحت و فساد آنها، بیش از خودشان داناتر است؛ و اگر می‌دانست صلاحشان در انتخاب حاکم به دست خودشان، است؛ بی‌شک

این صلاحیت را به آنها می‌داد. اما می‌داند که آنها در این امر، عاجز و ناتوان هستند؛ پس شرط گذاشت که حکم تنها برای او باشد؛ و هیچ کس شریک او نگردد.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۶)

(و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند؛ آنان خود کافراند).

مقصود از مَلِك (فرمانروا) چیست؟

مَلِك در لغت، به کسی اطلاق می‌شود، که قادر بوده و دارای قدرتی بسیار است؛ که تدبیر و سیاست از آن او می‌باشد؛ و فرمانروایی به نسبت حقیقی به خداوند، تعلق می‌گیرد؛ و به نسبت غیرش، جنبه اعتباری دارد؛ و قرآن کریم و سنت شریف، این معنا را تأیید می‌کنند. و همه آیاتی که در مورد حکم و ملک سخن می‌گویند، این معنای و مفهوم را می‌رسانند، که حکم باید در دست خلفای الهی بر زمین و حجت بر خلقش باشد؛ و اما سنت شریف، رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام به وضوح بیان می‌کنند که حاکمیت و ملک و تدبیر امور مردم، باید از خلال دستور آسمانی الهی صورت پذیرد. و اقرار و گردن نهادن در برابر نظم و قانون نهاده شده، که نتیجه آراء عقول ناقص بشری است، جایز نیست. و اقرار به مشروعیت نظام وضعی، شرک به خداوند متعال می‌باشد؛ و به زودی به ذکر آیات قرآنی و احادیث شریفه‌ای خواهیم پرداخت، که در اعتراض به این امر، ذکر شده‌اند. تا کسانی که به مشروعیت انتخابات و تعیین حاکم در سرزمین‌ها، برای خودشان اقرار کرده‌اند بدانند که تابع کدام سنت هستند و با کدامین دلیل چنین فتواء دادند؛ و آن در حقیقت ریش‌خند کردن رجال می‌باشد؛ کسانی که نسبت به این انحراف آشکار، غافل شده و یا خود را به غفلت می‌زنند، که در صفحات سیاه و تاریک تاریخ، با ننگ و خواری مذکور است.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ نُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ نَشَاءُ وَنَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ نَشَاءُ وَنُعْزِزُ مَنْ نَشَاءُ وَنُذِلُّ

مَنْ نَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۷)

(بگو بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی؛ و از

۶. المائدة: ۴۴.

۷. آل عمران: ۲۶.

هر که خواهی، فرمانروایی را باز ستانی؛ و هر که را خواهی؛ عزت بخشی؛ و هر که را خواهی، حوار گردانی. همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیز، توانایی).

آل سام از امام صادق علیه السلام نقل می کند: به ایشان عرض کردم: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ﴾، آیا ملک به بنی امیه داده نشده بود؟ فرمود: (چنین نیست که می گویی، خداوند متعال ملک را به ما داد، اما بنی امیه آن را تصرف کردند، تصرف آنان به منزله تصرف پیراهنی بود، که مال شخص دیگری است؛ اما آنان، پیراهن را بردند).

محمد بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾. (۸)
(مگر ندانستی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست؛ و شما جز خدا، سرور و یآوری ندارید).

(او به تدبیر و مصالح آن، آگاه است؛ و (اوضاع) شما را با علم خویش تدبیر می کند. ﴿وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ﴾، اگر مصلحی برای امورشان باشد، پس خداوند به مصالحشان عالم و آگاه است؛ نه غیر او ﴿وَلَا نَصِيرٍ﴾ شما در برابر عذاب و مجازاتی که خداوند بر شما، حلال کرده، هیچ یاور و یاری دهنده ای ندارید).

و خداوند می فرماید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (۹)
(بزرگوار (و خجسته) است، آن که فرمانروایی به دست اوست؛ و او بر هر چیزی، تواناست).

شرح و توضیح این آیه، از زبان اهل بیت علیهم السلام آمده است. سپس عالم بعد از کلام طولانی، می گوید: اما انتخاب و اختیاری که امام صادق علیه السلام آن را باطل کرده؛ و برخی ها در موردش برداشت خطاء کردند، همانند گفته شخصی است که می گوید: همانا خداوند اوامر و نهی خود را به دست بشر سپرده و نسبت به آنان اهمال ورزیده، و هیچ کس به مغز و عصاره این کلام دقیق (عدم واگذاری امر به مردم) دست نیافته، جز ائمه و مهدیین از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله که در این باره فرمود: اگر خداوند از جهت غفلت، امور خود را به آنان، واگذار کرده باشد،

۸. البقرة: ۱۰۷.

۹. الملك: ۱.

می‌بایست آنچه که انتخاب و اختیار کرده‌اند را بپذیرد و در حق او ثواب می‌کردند و در آنچه که جسارت کرده‌اند، هیچ مجازاتی برای آنان، صورت نمی‌پذیرفت. اگر واقعاً چنین غفلتی باشد و این گفته بر دو نوع، تقسیم می‌شود. اما اگر در برابر خداوند، قد علم کنند، پس او را ملزم به قبول اختیارشان بوسیله آراء ضروری می‌کنند؛ چه دوست داشته باشد و چه بدان اکراه داشته باشد. در این صورت، سستی و ناتوانی بر او چیره می‌شود، یا این‌که خداوند اقدس بواسطه امر و نهي بسیارشان در مورد اراده و خواسته‌اش خسته شده و امر را به آنها واگذار کرده تا آن‌طور که می‌خواهند امور را اداره کنند، اگر امر و نهي بسیارشان، در مورد اراده و خواسته‌اش او را خسته کرده و امر را به آنها واگذار کرده، پس در این صورت برایشان در کفر و ایمان، اختیار را قرار داده و مثال این امر، مثال پادشاهی است، که غلامی را بر می‌گزیند، تا او را خدمت کند و به او فضل ولایتش را بشناساند و در امر و نهي گوش به فرمان بشود؛ و سرور غلام ادعاء کند که قادر، چیره، عزیز و حکیم است؛ پس به غلام خود امر و نهي کرده و به او وعده بزرگی ثواب در همراهی و اطاعت از خود و همچنین مجازات و عذاب در معصیت خود را دهد. غلام از خواست و اراده صاحب خود سرباز می‌زند و از اوامر و نهي او سرپیچی می‌کند. پس به کدامین اوامر و نهي صاحب خود، توجه و اطاعت کرد، او هرگز از خواست و اراده صاحب و آقای خود، تبعیت نمی‌کرد، بلکه تنها تابع خواست و اراده خودش بود و در برخی مواقع، برای برطرف کردن نیاز و حاجت خود، به سوی شخصی غیر از صاحب و مولای خود، مراجعه می‌کرد و با او مخالفت می‌کرده و از نفس و هوای خود پیروی می‌نمود. پس هنگامی که به سوی مولای خود بازگشت، به آنچه که با خود آورده نظر کرد؛ پس با امر مولای خود، مخالفت کرده. غلام گفت: (از آنجا که تو امر خود را به من واگذار کردی)؛ من از هوای نفس و اراده خود تبعیت کردم؛ زیرا اگر امر به شخصی واگذار شود، به سبب عدم اجتماع بازداشتن و واگذار کردن، هرگز این شخص مورد بازداشت قرار نمی‌گیرد. (به عبارت دیگر، می‌تواند به میل خود عمل کند). سپس علیه السلام می‌فرماید: (پس هر کس، اعتقاد داشته باشد که خداوند اوامر و نهي خود را به بندگان خود واگذار کرده؛ به حقیقت که عجز و ناتوانی خدا را ثابت کرده است. پس خدا را ملزم به قبول هر کار خیر و شر بندگان، کرده و اوامر و نهي او را باطل می‌کند... در حالی که اراده اختیار و انتخاب تنها، خاص خداوند می‌باشد؛ و آنچه که می‌خواهد را بر می‌گزیند؛ و به

آنچه که دوست دارد، امر می‌کند؛ و از آنچه که اکراه داشته باشد، نهی می‌کند؛ و بندگان را به قدر توانایی در اطاعت و معصیت امر و نهی، پاداش و مجازات می‌دهد؛ زیرا عدالت و امر و حکومت از آن اوست، حجت او در عذر و هشدار بالغ است و برگزیدن از آن اوست؛ و هر کس از بندگان را که بخواهد، بر می‌گزید. محمد ﷺ و خاندان پاکش را برگزید و با رسالت خویش، به سوی خلق مبعوث ساخت. و اگر اختیار خود را به بندگان، واگذار کرده بود، قریش می‌توانستند، امیه بن ابی صلت و مسعود ثقفی که نزدشان از رسول الله ﷺ و آتش برتر بودند را انتخاب کنند. آن هنگام که گفتند: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ﴾. (۱۰)

(و گفتند: چرا این قرآن، بر مردی بزرگ از (آن) دو شهر، فرود نیامده است).

می‌گویم: کسی که در کلام تأمل کند، بزرگترین دلیل را بر عدم جایز بودن اختیار، در اداره شئون زندگی مردم، اعم از دینی یا دنیوی، می‌یابد. اما کسانی که آن را جایز دانسته و به انتخاب مردم در رئیس و حاکمی که شئون زندگی دینی و سیاسی و اقتصادی و دیگر جوانب زندگی را تدبیر کند، اقرار می‌کنند؛ اینان به راستی که از جدایی دین از سیاست، سخن می‌گویند و تابع نعره‌ها و آوازه‌ها و شهرت افکار منحرف شرقی و غربی، گشته‌اند؛ که دین را عبارت از تشریفات مذهبی اشرافی دانسته، که به سبب بخشش و کرم به سیاست شئون دنیوی مردم، نمی‌میرد؛ همان‌طور که حال کلیسای موجود در غرب، کافر می‌باشد و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

پس آنان کسانی هستند، که به سخنان مرده‌ای اقرار کردند؛ در حالی که زنده‌اند. (اگر زنده‌ای را صدا می‌زدی، صدایت را می‌شنید و جوابت می‌داد، لکن کسی که او را صدا می‌زنی، حیات ندارد). و خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. (۱۱)

(آیا از (حال) آن کس، که چون خدا به او پادشاهی داده بود؛ (و بدان می‌نازید) و درباره

پروردگار خود، با ابراهیم محاجّه (می) کرد، خبر نیافتی؟ آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند. گفت: من (هم) زنده می کنم و (هم) می میرانم. ابراهیم گفت: (خدای من) خورشید را از خاور بر می آورد، تو آن را از باختر بر آور. پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند).
 نمرود با ابراهیم علیه السلام محاجّه کرد؛ زیرا خداوند به او، مُلک را عطاء کرد. پس نمرود بدو کافر شد؛ و آن محاجّه در میانشان در گرفت.

ابی عبد الله علیه السلام فرمود: (ابراهیم با قومش مخالفت کرده؛ و بر الهه آنان خُرده گرفت؛ پس بر نمرود وارد شد و با او به مخاصمه پرداخت. ابراهیم گفت: ﴿رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ﴾، (پروردگار من، همان کسی است که زنده می کند و می میراند. (نمرود گفت): من هم زنده می کنم و می میرانم). ابراهیم گفت: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾، (ابراهیم گفت: خدای من، خورشید را از خاور بر می آورد؛ پس تو آن را از باختر بر آور. پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکاران را هدایت نخواهد کرد).

﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءِ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾. (۱۲)

(و به کسانی که ستم کرده اند، متمایل نشوید؛ که آتش (دوزخ) به شما می رسد؛ و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود. و سر انجام یاری نخواهید شد).
 یعنی با مودّت و طاعت و نصوح، به کسانی که ظلم می کنند، متمایل نشوید؛ پس آتش به سبب تعظیمتان در مقابلشان، شما را می سوزاند. و هیچ انصار و یاورانی جز خدا، ندارید تا عذاب را از شما دفع کنند؛ و بعد از آن، هرگز یاری داده نخواهید شد).

اما کسی که به انتخاب حاکم، آن هم بدون حکم کتاب خدا، فتواء می دهد؛ در حقیقت کسی است که ظالم و ستمگر را به گردن مردم، تسلط داده و در مکنّت دادن به ظلم، دست داشته؛ زیرا ظلم حقیقی، همان حکم کردن از غیر کتاب خدا و بازگشت به عقل ناقص بشری، می باشد؛ در حالی که دهها روایات، جواز عدم رجوع به آن را صادر می کنند؛ و حکم آنان،

مجرد از کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ و اهل بیتش (علیهم السلام) می‌باشد:

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. (۱۳)

(و در (تورات) بر آنان مقرر کردیم: که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و زخم‌ها (نیز به همان ترتیب) قصاصی دارند. و هر که از آن (قصاص) در گذرد؛ پس آن کفار (گناهان) او خواهد بود؛ و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند؛ آنان خود ستمگراند).
ابی عبد الله ﷺ فرمود: (در مورد حکومت، تقوا پیشه کنید؛ زیرا حکومت برای امام عالم به قضاوت و داوری، عادل در میان مسلمانان، و برای پیامبر یا (همانند پیامبر) یا وصی پیامبر، می‌باشد).

ابی عبد الله ﷺ می‌فرماید: (هنگامی که امیر المؤمنین ﷺ شریح قاضی را، بر مسند قضات قرار داد، بر او شرط کرد که حکمی صادر نکند، تا این که بر حضرتش، ارائه کند).
ابی عبد الله ﷺ فرمود: (امیر المؤمنین ﷺ به شریح فرمود: ای شریح! تو را در جایگاهی قرار دادم، که در آن کسی ننشسته؛ جز نبی یا وصی نبی یا شقی).

محمد بن محمد در (المقنعه) از پیامبر ﷺ و آلش نقل می‌کند که فرمود: (هر کس خود را قاضی قرار دهد، بدون چاقو، دست به ذبح زده است).

ابی بصیر می‌گوید: از ابی عبد الله در مورد فرموده خداوند، پرسیدم:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. (۱۴)

(و اموالتان را میان خودتان، به ناروا بخورید؛ و (به عنوان رشوه، قسمتی از) آن را به قضاوت بدهید، تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید؛ در حالی که خودتان (هم خوب) می‌دانید).
حضرت فرمود: (ای ابا بصیر! همانا خداوند عز و جل آگاه است، به این که در این امت

حاکمانی ظالم هستند، که ظلم می‌کنند؛ و مقصودش حکام اهل عدل نیست، بلکه حکام اهل ستم را مورد خطاب قرار داده. ای ابا محمد! اگر بر گردن مردی، حقی داشتی، پس آن را به حکام اهل عدل واگذار کن؛ و اگر او از این کار بر تو، ابا داشت و تو را به قضاوت نزد اهل جور و ستم دعوت کرد. او از جمله کسانی است که حکم خود را برای انقضاء نزد طاغوت می‌برد؛ و آن فرموده خداوند است: ﴿الْمَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾. (۱۵)

(آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند، به آنچه به سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند؛ (با این همه) می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند؛ با آن که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند؛ و (لی) شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری در اندازد).

ابو جعفر بن محمد صادق علیه السلام می‌فرماید: (بر حذر باشید، از این که هر یک از شما حکم بعضی دیگر را، نزد اهل ظلم و ستم ببرند، اما به مردی از خودتان بنگرید، که چیزی از قضایای ما را می‌داند، پس او را در میان خود، قرار دهید که من او را قاضی در بین شما، گماردم؛ پس حکم خود را نزد او ببرید).

جمیل از ابی عبد الله علیه السلام نقل می‌کند: از حضرت شنیدم که فرمود: (مردم از سه گروه تشکیل شده‌اند: عالم و تعلیم یافته و خاشاک پوسیده. پس ما علماء هستیم و شیعه ما تعلیم یافتگان و سایر مردم، خاشاک پوسیده هستند).

و آشکار است که شیعه، کسانی هستند که تابع اهل بیت علیهم السلام شدند؛ و بر راه و روششان قرار گرفتند و آن اعلامی کلمه الله در زمین و پیاده کردن حکم الهی، در تمام زمین می‌باشد و اما کسانی که به سیره اهل بیت علیهم السلام اقتداء نکرده و کتاب خدا و حکمش را در پشت خود، قرار داده‌اند، اینان همان خاشاک پوسیده هستند. و آنان، پست‌ترین مردم هستند، که با هر گردن کجی، گردن کج می‌کنند.

بعد از آن همه، می‌پرسیم و تعجب می‌کنیم از شخصی که ادعای فقاها و دیانت می‌کند،

اما این اجازه را به مردم می‌دهد، که از میان این خار و خاشاک، حاکم انتخاب کنند. کسانی که به حکم شیطان، حکم کرده و حکم خدا را ترک می‌کنند. پس این چنین شخصی که به حکم شیطان حکومت کرده و حکم خدا را ترک می‌کند؛ همان کسی است که ظلم و ستم طاغوتیان را بر بندگان خدا، مسلط می‌کند؛ زیرا او از درون شکست خورده است و بر زمین دست تازیده و آیات خدا را با قیمتی اندک فروخته است. پس اینان همانند بلعم بن باعوراء خواهند شد، و همانند سامری و همانند علمای یهود و مثل خوارجی که بر امام زمانشان شوریدند. و لعنت و نفرین بر آنان، بر زبان مردم، با گذشت سال‌ها ادامه خواهد داشت؛ و این همان خواری و ذلت محض است، خواری و ننگی مطلق و خسارت آشکار می‌باشد؛ و آنان کسانی هستند، که خداوند و لعنت کنندگان لعنتشان می‌کند؛ همان‌گونه که از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است.

از پیامبر اکرم و آلش (علیهم‌السلام) روایت شده که فرمود: (هر گاه از کسی در مورد علمی، سؤال شود و علم به آن را در حالی که می‌داند، کتمان کند، در روز قیامت، با لگامی از جنس آتش، لگام می‌شود؛ و آن فرموده خداوند است، که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ (۱۶).
(کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم، نهفته می‌دارند؛ آنان را خدا لعنت می‌کند و لعنت کنندگان لعنتشان می‌کنند).

امام ابو محمد عسکری (علیه‌السلام) می‌فرماید: (به امیر المؤمنین (علیه‌السلام) عرض شد: بهترین خلق، بعد از ائمه هدایت و چراغ‌های فروزان، چه کسی است؟ فرمود: علماء هنگامی که صالح باشند. عرض شد: شرورترین خلق، بعد از ابلیس و فرعون و بعد از کسانی که نام و لقب شما را بر خود، گذاشته و جایگاه شما را تصرف کرده و در ممالک شما، حکمرانی می‌کنند، چه کسانی هستند؟ فرمود: علماء، اگر فساد پیشه کردند؛ در این هنگام آنان باطل را آشکار و حقائق را کتمان و پنهان می‌کنند؛ و این فرموده خداوند، در مورد آنان است: ﴿أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾، (آنان را خدا لعنت می‌کند و لعنت کنندگان لعنتشان می‌کنند).

و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: (انسانی دیگر نیز وجود دارد، که نام عالم به خود گرفته و عالم نیست، (این نا به خرد) نادانی‌هایی را از نادانان و گمراهی‌هایی از گمراهان کسب کرده، دام‌هایی از طناب‌های فریب و گفتار بی‌اساس، پیش پای مردم گسترده است؛ کتاب خدا را بر آراء و افکار خود، تطبیق می‌دهد؛ و حق را با هوس‌های خویش تعبیر می‌کند؛ خیال مردم را از بلایای عظیم رستاخیز آسوده می‌کند و گناهان بزرگ را کوچک و حقیر، جلوه می‌دهد؛ و شبهات را در بین مردم، ترویج می‌دهد و برای این‌که اقبال مردم را از دست ندهد، خود را از گروه کسانی که به جهت ورود در شبهات، مورد عتاب خداوند قرار گرفته‌اند، بیرون می‌خواند؛ و با این ادعاء، ذهن مردم را از خطر و تأثیر نامیمون شبهاتی که می‌پراکند، منصرف می‌سازد. او همچنین به بدعت و پیرایه بستن به دین، می‌پردازد؛ و با این حال، خود را از آن رفتار زشت و ناپسند تبرئه می‌کند. او ظاهر و صورت انسان دارد، اما قلب و باطنش حیوانی است. نه درب هدایت را می‌شناسد، تا از آن تبعیت کند و نه درب کوری را می‌شناسد، تا آن را به روی خود ببندد؛ پس او همان مرده زنده نما است).^(۱۷)

آری فقهای که به مردم، این اجازه را می‌دهند، تا برای خود حاکمی را تعیین و انتخاب کنند، بی شک تابع و پیروی طرح‌ها و نقشه‌های آمریکا و بریتانیا و اسرائیل، مثلث شوم می‌باشند، آنان کسانی هستند، که دشمنان خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را بر زمین، مکنت دادند، تا در سرزمین‌های اهل بیت علیهم السلام حکمرانی کنند.

درگیری بر سر حکومت:

اولین کسی که با اولیای خدا، بر سر حکومت و امامت در این زمین، به جنگ و ستیز پرداخت قابیل (لع) بود؛ وقتی که آدم علیه السلام به امر خداوند، میراث نبوت را به هابیل تسلیم کرد، قابیل بر پدرش اعتراض کرد و گفت: من فرزند بزرگ تو هستم و به آن شایسته‌تر از هابیل، می‌باشم؛ پس آدم علیه السلام به او فرمود: همانا امر به دست خداوند است؛ و آن را به دست هر کس که می‌خواهد، قرار می‌دهد. در حقیقت، قابیل هرگز تسلیم نشد و نسبت به برادرش هابیل، حسادت پیشه کرد و او را به قتل رساند و این اولین جرم و جنایت در تاریخ انسانیت،

می‌باشد.

جنگ و ستیز دشمنان خدا، با انبیاء و فرستادگانش، هم‌چنان ادامه دارد: به سبب امامت و حکومت. پس بسیاری از آنان، یا کشته شده یا متواری گشتند. تا این‌که نوبت به ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب علیه السلام رسید. ایشان را پس از مقام و منصبی که خداوند، از طریق نص قرآنی و بیش از ده‌ها موضع دیگر که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر امامت ایشان، تأکید می‌کردند، برایش تعیین کرده بود، عزل کردند. پس خلافت و امامت و حکومت را از او غصب کردند و با سر برهنه از خانه خارج شد و پهلوی فاطمه زهرا علیها السلام را شکستند و جنینش را سقط کردند. همه این اتفاق‌ها، فقط بخاطر اقامه حکم خدا بر زمین بود؛ اما هیئات؛ زیرا مردم از باطل پیروی کرده و علی بن ابی‌طالب علیه السلام را تنها و در حالی‌که هیچ یآوری نداشت، جز کمتر از ده نفر، رها کردند. و نزاع بعد از علی بن ابی‌طالب علیه السلام به امام حسن علیه السلام استمرار یافت، تا او را مسموم و به شهادت رساندند؛ و بعد از ایشان، نوبت به حسین بن علی علیه السلام رسید. آن قدر با ظلم و ستمشان، محاربه کرد، تا این‌که خود و اهل بیتش و اصحابش را به شهادت رساندند و حریم او را هتک حرمت کردند؛ و حتی به طفل شیرخوارش هم رحم نکردند. همه این بلاها را بر سرش آوردند، به این دلیل که اصلاح طلب جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ و اصلاح همان رجوع حکم به اهلش است، کسانی که خداوند آنان را بر این حکم، گمارده می‌باشد و بعد از این منازعه و درگیری، بر سر حکم با فرزندان از ائمه عصمت علیهم السلام در این روز ما استمرار یافته است؛ و امروز درگیری و نزاع با امام مهدی علیه السلام می‌باشد و ان شاء الله به زودی ظهور خواهند کرد و به عرب، چیزی جز شمشیر نمی‌دهد و چیزی جز شمشیر از آنان نمی‌ستاند، جز مرگ در زیر سایه شمشیر؛ زیرا آنان از راه ائمه معصومین علیهم السلام منحرف شده و قرآن را در پشت سر خود نهادند و قوانین وضعی را برقرار کردند، تا بین سرزمین‌ها و بندگان خدا حکمرانی کنند، و آن‌ها قوانین فاسدی است که نتیجه آرای عقول فاسد، که ابلیس در آن‌ها لانه کرده و تخم گذاشته و بچه‌دار شده، می‌باشد.

خداوند اولین ظالمان در حق محمد و آل محمد، تا آخرین کسی که از آن پیروی کرده، را لعنت کن.

به خدا قسم که، بزرگترین ظلم به محمد و آل محمد علیهم السلام همان دوری و هجرت و دوری از قرآن و اهل قرآن و حکم قرآن می‌باشد. پس هر کس که به حکمی غیر از حکم خدا بر زمین

اقرار کند، او از جمله کسانی است، که به محمد و آل محمد علیهم السلام ظلم کرده و لعنت امام باقر علیه السلام در زیارت عاشورا گریبان گیر او خواهد شد و از جمله قاتلان انبیاء و فرزندان انبیاء می باشد و لا حول و لا قوة الا بالله.

آیا انتخاب از آن خداست یا مردم؟!

مردم در مُلک و حکومت داری، دچار اختلاف شده اند؛ پس یک گروه، در همه چیز، خداوند را به وحدانیت خواندند؛ و به حکمرانی خداوند در همه عوالم اقرار کرده و این فرموده خداوند را شعار خود قرار داد: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱۸)

(بگو بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی؛ و از هر که خواهی، فرمانروایی را باز ستانی؛ و هر که را خواهی، عزت بخشی؛ و هر که را خواهی، خوار گردانی. همه خوبی ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی).

و گروه دیگر، انتخاب خداوند را رد کرده و پیرو اختیار و انتخاب ناشی از عقل ناقص بشری مخلوق شده. پس گمراه و گمراه تر شدند؛ و در دام ابلیس ملعون افتادند؛ پس آنان را به سوی تاریکی های جهالت، که بعضی روی بعضی دیگر قرار گرفته اند، حتی اگر دست خود را خارج سازند، نزدیک آن دست، هرگز دیده نشود.

و گروه اول همان انبیاء و فرستادگان، اوصیاء و صالحان و هر کس که بر راه و روش آنان سیر می کند، هستند؛ آنان به سبب عمل به حکم خداوند بر زمین و عدم مکنت ظلمت و طاغوتیانی که بر بندگان خدا تسلط یافته و در زمین فساد به راه انداختند، مورد هتک حرمت قرار گرفته و به صلیب کشیده شده و با قیچی ها و آرّه ها، بریده شدند. شما را به خدا، از کسانی که به انتخاب مردم در تعیین حاکم فتواء داده اند، پرسید چرا امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام کشته شدند و چرا امام حسین علیه السلام و اصحابش و اهل بیتش کشته شدند و زنانش به اسارت گرفته شدند و حتی طفل شیرخواره خود را نیز به میدان برد؟ ابا عبد الله علیه السلام پاسخ را در هنگام خروج، به سوی کربلا می دهد: (وَأَيُّ لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسَدًا وَلَا ظُلْمًا

وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي ﷺ، أريد أن أمر بالمعروف وأنهي عن المنكر وأسير بسيرة جده وأبة علي بن أبي طالب (عليه السلام). (۱۹)

(به درستی که من بیهوده، گردنکش، ستمگر و ظالم حرکت نکردم؛ بلکه برای اصلاح در امت جدم محمد ﷺ حرکت کردم و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم محمد ﷺ و پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفتار کنم).

و اصلاح، هرگز صورت نمی‌پذیرد؛ مگر با حکم به کتاب خدا و سنت پیامبرش محمد ﷺ و در هم شکستن تنه‌های فساد، که در آن شخصیت‌ها، از روی برنامه ریزی‌های منحرف شیطانی، همچون شوری و انتخابات و دموکراسی و دیگر منافات‌های تعفن آور، شکل گرفته است. از آنان پرسید که چرا ائمه معصومین (علیهم السلام)، برخی از ذریه حسین (علیه السلام) زندگی خود را در زندان‌ها و برخی دیگر، در حالی که از شیعه، موالی و خاندان خود، متواری گشته‌اند، می‌گذرانند.

همه این امور، به سبب آن است که ابا داشتند، که مشروعیت حکم خود را به ظالمان بشناساند و این‌که چون آنان، به صراحت به مردم گفتند: (بگوئید لا اله الا الله، تا پیروز شوید). هیچ خدائی، معبودی و اطاعت شونده‌ای جز الله نیست، مُلک و حکم و تدبیر از آن اوست و امور به سوی او باز می‌گردد. پس اگر کسی خلاف این را بگوید، از گروه انصار اول است و گروه دوم مؤسس و بنیان‌گذار این مذهب منحرف از ولایت الهی و وارد در ولایت شیطانی می‌باشد. پس اکنون قوم را چه شده که طالب (همراهی با آمریکا و دست نشاندگان) بواسطه انتخابات هستند؟ آیا آنان عاجزتر از بنی اسرائیل هستند، آن هنگام که خواهان خروج برای جنگ بودند، به پیامبرشان گفتند، حاکمی برای ما مبعوث کن، تا در راه خدا کارزار کنیم... جائی که این نبوت در یک خانه، و مُلک در خانه دیگری بود و هرگز در انتخاب حاکم، برای خود به نفس خود اعتماد نداشتند و خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ

دِيَارِنَا وَأَبْنَاؤُنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٠﴾

(آیا از (حال) سران بنی اسرائیل پس از موسی، خبر نیافتی؟ آن گاه که به پیامبری از خود، گفتند: پادشاهی برای ما بگمار، تا در راه خدا پیکار کنیم. (آن پیامبر) گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید. گفتند: چرا در راه خدا بجنگیم، با آن که ما از دیارمان و از (نزد) فرزندانمان بیرون رانده شده‌ایم؟ پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان، (همگی) پشت کردند و خداوند به (حال) ستمکاران داناست).

از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده: در مورد فرموده خداوند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ ائْبَعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

(آیا از (حال) سران بنی اسرائیل پس از موسی، خبر نیافتی؟ آن گاه که به پیامبری از خود، گفتند: پادشاهی برای ما بگمار، تا در راه خدا پیکار کنیم).

فرمود: (و حاکم در آن زمان، کسی بود که لشکرها را فرماندهی می‌کرد؛ و امرش مورد اطاعت قرار می‌گرفت و بیان می‌کرد، که خیر و برکت از جانب خدایش است. پس هنگامی که به پیامبرش چنین گفتند. به آنان گفت: شما صدق و وفا ندارید و نسبت به جهاد، رغبتی ندارید. گفتند: جهاد واجب است؛ پس هنگامی که از سرزمین‌مان و فرزندان‌مان دور گشتیم، پس جهاد حتمی است. و خدایمان را در جهاد، با دشمنان‌مان اطاعت کنیم. گفت: همانا خداوند طالوت را به عنوان پادشاه، برای شما مبعوث کرد. پس بزرگان بنی اسرائیل گفتند: طالوت چکاره است، که بر ما حکم می‌کند؟ در حالی که از خاندان نبوت و مملکت نیست و نبوت و مملکت در آل لای و یهودا بوده و طالوت نوه بزرگ بنیامین بن یعقوب می‌باشد؛ پس به آنان فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. (۲۱)

(در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و (نیروی) بدنی بر شما، برتری بخشیده است؛ و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد، می‌دهد؛ و خدا

گشایشگر داناست).

و مُلک، به دست خداوند است و در اختیار هر کس که بخواهد، قرار می‌دهد؛ و انتخاب و اختیار بر شما جایز نیست. و این‌که نشانه ملک، این است که برای او تابوتی از سوی خداوند می‌آید که ملائکه حامل آن می‌باشند. ﴿أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ﴾. (۲۲)

(و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده‌اند؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند؛ به سوی شما خواهد آمد. مسلماً اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد، نشانه‌ای است). چیزی که بوسیله آن، دشمنان خود را تار و مار می‌کردید؛ پس گفتند: اگر تابوتی بیاید، راضی گشته و تسلیم می‌شویم). (۲۳)

پس بنی اسرائیل با وجود این‌که بر طالوت اعتراض کردند، اما به برنامه ریزی‌های الهی اعتقاد داشتند، این‌که ملک از آن خداوند است و آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد. پس برای خود حاکمی تعیین نکردند، بلکه از پیامبر خود خواستند، تا برایشان حاکمی تعیین کند، تا در جهاد با طاغوت و لشکرش آن‌ها را فرماندهی کند. پس ما را چه شده، مادامی که کتاب خدا و امامی که زنده است و روزی داده می‌شود، نزد ماست، اما با این وجود، هرگز به کتاب خدا در مورد قضایایمان حکم نمی‌کنیم؟ و هرگز از امام مهدی علیه السلام طلب نکردیم، تا ما را به کسی که به سوی راه مستقیم فرماندهی کند، ارشاد و هدایت کند؟ یا این‌که برای حکومت امام مهدی علیه السلام زمینه سازی کنیم و از خداوند، با خشوع و خضوع بخواهیم که در ظهورش تعجیل کند، تا ما را از این فتنه‌ها و انحرافات نجات دهد.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (إِنَّا لَمْ نُحْكَمْ الرَّجَالَ وَإِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمَتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾، فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نُحْكَمَ بِكِتَابِهِ وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَإِنْ

۲۲. البقرة: ۲۴۸.

۲۳. تفسیر البرهان مج ۲۳۷: ۱.

حُكْمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهَا وَأَمَّا قَوْلُكُمْ لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِيَتَّبِعَنَّ الْجَاهِلُ وَيَتَّبِعْتَ الْعَالِمُ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلِحَ فِي هَذِهِ الْهُدْيَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا تُؤْخَذَ بِأَكْظَامِهَا فَتَعْجَلَ عَنِ تَبَيِّنِ الْحَقِّ وَتَنْفَادَ لِأَوَّلِ الْعَيِّ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرَّهَهُ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَائِدَةٌ وَزَادَهُ فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَمِنْ أَيْنَ أُتَيْتُمْ اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنِ الْحَقِّ لَا يَبْصُرُونَهُ وَمُوزَعِينَ بِالْجَوْرِ لَا يَعْدِلُونَ بِهِ جُفَاءً عَنِ الْكِتَابِ نُكِبَ عَنِ الطَّرِيقِ مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يَعْلقُ بِهَا وَلَا زَوَافِرٍ عِزٌّ يَعْتَصِمُ إِلَيْهَا لِبَيْسِ حُشَّاشِ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ أَفُّ لَكُمْ لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرَحًا يَوْمًا أَنْادِيكُمْ وَيَوْمًا أَنَاجِيكُمْ فَلَا أحرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ النَّدَاءِ وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ النَّجَاءِ).

(ما افراد را حکم و داور، قرار ندادیم؛ بلکه فقط قرآن را به داورى برگزیدیم. ولى قرآن خطوطى است که در میان دو جلد قرار گرفته و سخن نمى گوید؛ بلکه نیازمند به ترجمان است و تنها انسانها (ی آگاه و قرآن شناس) مى توانند از آن سخن بگویند... همانا با فضیلت ترین مردم نزد خداوند، کسی است که برای او عمل به حق، اگر چه موجب کاهش (ظاهری) و سختی باشد، محبوب تر از باطل بوده است؛ اگر چه آن باطل، برای او فایده را جلب کند و موجب افزایش وی گردد. تا به کجا حیرت داشته شده اید شما؟ و از کجا رسیده شده اید به حیرت؟ آماده گردید از برای حرکت کردن به سوی قومى، که حیران بودند از حق، نمى دیدند حق را و تحریص کرده شده اند به ظلم، عدول نمى کنند از آن و دورند از علم کتاب و بیرون رفتگانند از راه راست؛ یعنی نیستید شما، خداوند عهدى که درآویخته شود به آن و نه صاحب اعوان و انصارى که چنگ در زده شود به آن، هر آینه بد افروزندگان آتش جنگید شما! دلتنگى باد از برای شما، که به تحقیق رسیدم از جانب شما، اندوه و سختى، روزى مى خوانم شما را؛ و روزى راز مى گویم با شما، پس نیستید مردان آزاده ی راستگو، در وقت خواندن شما؛ و نیستید برادران معتمد بی خیانت، در وقت راز و نجواى شما).

پس چنین نیست به خداوند سوگند؛ اگر از کسی که به انتخاب مردم، در تعیین حاکم، فتواء مى دهد، اطاعت کنیم، یا به او اقتداء کنیم. پس برای مسایرت با قومى مستعد شدند، که در مورد حق سرگردانند و هیچ بصیرتى ندارند. همان گونه که ابو الحسن علیه السلام فرمود: (که چنین اشخاصی حکام را بر ما مسلط خواهند کرد، نه از خداوند تعالی هراسی دارند و نه نسبت به کتابش علمى)!

و به زودی همانند صدام ملعون خواهند شد و ظلم و ستم بار دیگر باز خواهد گشت و کسانی که به شرعیت انتخابات، فتواء دادند، آسوده خاطر خواهند شد و با خیال آسوده به خواب فرو می‌روند و در این راه تقیه پیشه می‌کنند، همان‌گونه که با صدام (لع) چنین کردند. و علت ریاست ظلم و ستم و طغیان از سوی صدام و گروه خبیثش، همان حکمرانی از روی هوای نفس و عقل ناقص بشری و ترک حکم خداوند و حکم عقل‌های کامل شده با کمال الهی اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌باشد. و صدام ملعون آن‌چه را که با شهوت و میلش مخالفت می‌کرد، حتی با ریختن خون و هتک حرمت، از میان بر می‌داشت و هر کسی که در مقابلش می‌ایستاد، یعنی از قانون خروج کرده و یک مجرم است و باید مجازات گردد و کسی که متدین و پایبند به دین بوده، بار دیگر او را زندانی و مورد شکنجه قرار می‌داد؛ زیرا این حکامی که برای اجرای حکم انتخاب شده‌اند، به زودی بر دستوری حرکت خواهند کرد، که با دستور قرآنی الهی، مخالفت می‌کند و هر کس که به این دستور اعتراض کند، یا با آن تطابق نکند، از قانون خارج شده و باید مجازات گردد، حتی اگر مجازات او اعدام باشد!

خواهشاً از این خواب غفلت بیدار شوید... خواهشاً هوشیار شوید... قبل از این که روزی فرا رسد که دیگر پشیمانی سودی به حال صاحبش ندارد... خواهشاً در مورد حال خود تفکر کنید! به حقیقت که سقیفه در میان شما بازگشته و به زودی حق خداوند و رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه (علیهم‌السلام) را تباه خواهیم کرد؛ همان‌گونه که اشخاص قبل از ما، آن را تباه کردند؛ و در نهایت، از این می‌هراسیم که طعمه شمشیر قائم آل محمد (علیهم‌السلام) شویم و زیان و خسران دنیا و آخرت در آن خواهد بود. (خداوند ما و شما را از آن حفظ کند). و ما را از انصار امام مهدی (علیه‌السلام) و پیشی گرفتگان در بین دستانش قرار دهد. و به زودی احادیثی را تقدیم شما می‌دهم که شرعیت انتخاب حاکم سرزمین‌ها، توسط مردم را نفی می‌کند؛ چه بسا مشخصات آن حاکم باشد و احادیثی که به نفی حکم از غیر کتاب خدا، می‌پردازند، تا شخصی عذر و بهانه‌ای نیاورد و نگوید که من هرگز روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) در این مورد را مطالعه نکرده‌ام...!

ابی عبد الله (علیه‌السلام) می‌فرماید: (هر کس در مورد دو درهم، به غیر از آن‌چه خدا نازل کرده، در حالی که برای او تازیانه یا عصایی است، پس او به آن‌چه خدا بر محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نازل کرده، کفر ورزیده است).

ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق (علیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمود: (هر کس در مورد دو درهم،

به غیر از آنچه خدا نازل کرده است، داوری کند، به خداوند بزرگ کافر شده است).
 معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: (هر قاضی که بین دو تن، داوری کند و راه خطاء رود، از جایی دورتر از آسمان به زمین سقوط کرده است. (یعنی از درجه قرب خدا، آنقدر دور شده که گوئی جایی دورتر از آسمان، به زمین فرود افتاده است).
 ابی عبد الله علیه السلام فرمود: (داوری بر دو قسم است: یکی حکم خداوند عزّ و جلّ؛ و دیگری حکم اهل جاهلیت؛ پس هر کس، در حکم خداوند عزّ و جلّ خطاء کرد، ناگزیر به حکم اهل جاهلیت عمل کرده است؛ و هر آن کس که در دو درهم، به غیر آنچه خدا فرموده حکم کند، (هر چند بسیار اندک است) در اطاعت از خداوند، کفر ورزیده و به خدا کافر شده است).

ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مطالبی برای ما پیش می‌آید، که حکمش را از قرآن نمی‌فهمیم و حدیثی هم نداریم، که در آن نظر کنیم (می‌توانیم به رأی و قیاس عمل کنیم)؟ فرمود: (نه، زیرا اگر درست رفتی، پاداش نداری و اگر خطاء کنی، بر خدا دروغ بسته‌ای).

می‌گویم: اگر ابو بصیر که یک ثقه عادل و مقرب به امام صادق علیه السلام است، نمی‌تواند به رأی خود عمل کند، پس چگونه بر غیر او جایز است، که رأی خود را به کار گیرد؟ چه بسا این که بسیاری از متصدیان سیاست بندگان و سرزمین‌ها، اهل فسوق و با افعال زشت و قبیح خود از دین خارج شده هستند، و بیشترشان همکاران و دست نشانده‌های غرب کافر و پیروانشان هستند. آیا بعد از شناخت حق و رد آن، چیزی جز ضلالت هست!!!

فقهای سُلطه‌دار:

خداوند کسانی که نسبت به ظالمان، متمایل می‌شوند را مورد مذمت قرار داده و می‌فرماید:
 ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾. (۲۴)

(و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد و در برابر

خدا برای شما دوستان نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد).

اما تمایل عامه مردم به سوی ظالمان، آثار و نتایج سبکی را به دنبال خواهد داشت و امکان معالجه آن‌ها وجود دارد، اما اگر علماء به سوی ظالمان تمایل یافته و به مشروعیت حکومتشان اقرار کنند؛ پس این امر همان مصیبت بزرگ است؛ زیرا لغزش عالم، جهان را فاسد می‌کند؛ و زیرا هنگامی که عالم صالح (عامل مخلص به علم خود) باشد؛ دنیا صالح می‌شود و اگر عالم فاسد شد، دنیا فاسد می‌گردد. زیرا، اگر علماء فاسد شوند؛ این فساد، لا جرّم به مردم عامه منتقل می‌شود؛ زیرا بسیاری از مردم به طور اجمالی در همه چیز، پیرو و تابع علماء هستند. گویا آن‌ها معصوم می‌باشند، نسبت به وصیت‌ها و کلام اهل بیت (علیهم‌السلام) غافل هستند و امر خلاف آن است؛ زیرا به صراحت اعلام و تأکید کردند که اگر عالم به سیره و سنت اهل بیت (علیهم‌السلام) حرکت می‌کند و هرگز با کلام خدا و رسولش و ائمه (علیهم‌السلام) مخالفت نمی‌کند، چنین عالمی شایسته متابعت است؛ و اما اگر با سیرت و سنت اهل بیت (علیهم‌السلام) مخالفت کرده و به سوی ظالمان متمایل گشته و به نفس خود، در چنین امری اصرار ورزیده و نسبت به فقیران و مسکینان، اهمال و سستی ورزد؛ هرگز تبعیت از چنین عالمی جایز نیست و بلکه باید با او به محاربه برخاست و او را در ملاء عام رسوا کرد؛ زیرا اگر از چنین علمایی پیروی و متابعت کردیم، بی شک شیطان را عبادت کرده و عبادت خداوند متعال را ترک کرده‌ایم. پس در چنین حالتی همانند چهارپایان و حتی گمراه‌تر از آن‌ها خواهیم بود.

و رسول الله ﷺ می‌فرماید: (من از برای شما، از غیر دجال می‌ترسم؛ از ائمه ضلالت و ارباب بدعت که دجال این امت‌اند، بیشتر خائف و هراسانم؛ از آن‌که شما را گمراه گردانند).
ابو جعفر باقر (علیه‌السلام) این آیه را تلاوت کرد، که می‌گوید: (آنان به همراه سروران گمراهی، به آتش دوزخ در غلتیدند). و در تفسیر آن فرمود: (یعنی کسانی که از عدل و داد، سخن می‌گویند؛ ولی بر خلاف آن عمل می‌کنند).

ابی عبد الله (علیه‌السلام) فرمود: (بر حذر باش؛ از این‌که یک شخصی را بدون استحقاق ریاست دهی و هر چه او گفت، شما عمل کنی).

و حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمود: (عیسی بن مریم (علیه‌السلام) فرمود: وای بر علمای بد؛ که چگونه آتش دوزخ بر آن‌ها زبانه کشد).

و امیر المؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: (مردی که خدای عز و جل قدرتی به دست او داده باشد و

او گمان کند، که فرمان برداری او فرمان بری از خدا است؛ و سرپیچی از فرمانش، سرپیچی از فرمان خدا؛ در صورتی که چنین نیست، زیرا در راه معصیت خدا از هیچ مخلوقی، نباید اطاعت کرد و مخلوق را نزدیک که دلبند گناه گردد؛ پس نه در راه معصیت الهی، باید از کسی فرمان برد و نه به فرمان شخص گناه کار، بایستی در آمد و فقط می بایست از خداوند و پیغمبرش و جانشینان او فرمان برد و این که خداوند دستور فرموده است: فقط از دستورات پیغمبر اطاعت شود؛ برای این است که پیغمبر معصوم است و پاک و به نافرمانی خداوند دستور نمی دهد و این که فقط به اطاعت جانشینان پیغمبر، امر فرموده است؛ برای این است که آنان نیز معصومند و پاک و امر به گناه نمی کنند).

و این احادیث، به وفور یافت می شوند؛ که بر عدم اتباع و پیروی از غیر معصوم و عدم اخذ به آنچه که می گویند، تأکید می کنند. پس هر کسی که مردم، او را عالم می نامند، عالم نیست. تاریخ در مورد بسیاری از علمای بی عمل، برای ما نقل می کند؛ که با طاغوتیان و فراعنه همکاری کرده اند؛ یا به آنان تمایل یافته و هرگز مردم را هوشیار نمی کردند و هرگز خطر این طاغوتیان را برایشان بیان نمی ساختند و این که آنان هرگز به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله دعوت نمی کنند و هرگز برای مردم بیان نمی کردند که حکم تنها از آن خداوند یگانه بوده و برای غیر از او، جایز نیست. پس هنگامی که خداوند تعالی پیامبرش موسی علیه السلام را به سوی بنی اسرائیل مبعوث کرد. بلعم بن باعوراء در میان قوم بنی اسرائیل بود؛ که یکی از بزرگترین علماء و دارنده اسم اعظم یا بعضی از آن، همانطور که در روایات آمده، بوده است و تحت عرش را می دید و دوازده هزار شاگرد زیر دستش بودند؛ علی رغم این همه، اما به سوی فرعون تمایل یافته و بر ضد موسی نبی خدا صلی الله علیه و آله برخاست و در دنیا و آخرت خسارت زده شد و خداوند او را مذمت کرده و می فرماید: ﴿وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾. (۲۵)

(و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم، برای آنان بخوان؛ که از آن عاری

گشت. آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد* و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن (آیات) بالا می‌بردیم؛ اما او به زمین (= دنیا) گرایید و از هوای نفس خود، پیروی کرد؛ از این رو داستانش چون داستان سگ است؛ (که) اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی، (باز هم) زبان از کام برآورد؛ این مثل آن گروهی است، که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را (برای آنان) حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند).

و هم‌چنین سامری که از انصار موسی علیه السلام بود، بلکه پیش از موسی علیه السلام در میان قوم بنی اسرائیل بود و در روزی که خداوند متعال، قوم فرعون را در دریا غرق کرده و موسی علیه السلام و ایمان آورندگان به همراه او نجات یافت، او جبرئیل را در هنگام نزولش بر یک جنبیده دید، اما علی رغم این همه قرابت و نزدیکی و این فضیلت بزرگ، باز از حق منحرف شده و در غیاب چهل روزه حضرت موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل، گوساله‌ای را خارج کرد و به آنان گفت که این خدایتان است؛ پس او را عبادت کنید. و هم‌چنین علمای بنی اسرائیل بر حضرت عیسی علیه السلام حکمرانی می‌کردند و خواستند او را به دست ظالم (حاکم روم) تسلیم کنند؛ زیرا مطمئن بودند که او تمام انحرافاتشان از شریعت حقی که (به اذعانشان) بر آن هستند، را آشکار خواهد کرد و در لباس دین در آمدند. و اما داستان خوارجی که بر امام علی علیه السلام شوریدند: اغلب آنان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ و در شهرها به زاهدان و عبادت کنندگان و حافظان قرآن، صاحبان پیشانی‌های سیاه (بر اثر سجود بسیار) شهرت داشتند؛ اما علی رغم آن همه، بر ضد امام علی علیه السلام قیام کردند و قرآن را بر او تأویل کرده و گفتند (لا حکم الا لله)، (هیچ حکمی نیست، مگر برای خدا) و آن کلمه حق است؛ که خواهان تفسیر باطل آن بودند و این از جمله مغلطه کاری ابلیس و نیرنگ‌های اوست؛ هنگامی که می‌خواهد اهل دین را به گمراهی بکشاند، امور را بر آن‌ها می‌پوشاند و آنان را دچار شبهه ساخته و از طرفی که گمان نمی‌کردند، به سویشان می‌آید. گفتند: (هیچ حکمی نیست، مگر برای خدا)؛ گویا فراموش کرده‌اند، که علی علیه السلام قرآن ناطق و نفس رسول الله بوده و حق با ایشان و ایشان با حق است؛ و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کنار حوض وارد شوند. و این شریح قاضی - یکی از علمای اهل کوفه - می‌باشد که به یزید (لع) فتوا داد که حسین بن علی خوارجی بود و از حکم امام زمان خودش، سرپیچی و طغیان کرده؛ پس قتل او واجب

است، در حالی که این کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را به خوبی می‌داند که: (حسن و حسین چه برخیزند و چه بنشینند، دو امام هستند)، و (حسین از من است؛ و من از حسینم)، و (خداوند دوست دارد بنده‌ای، که حسین را دوست بدارد). این سنتی جاری می‌باشد و در هر عصر و دوره، بلعم بن باعوراء، سامری، خوارج و شریح وجود دارند، که برای طاغوتیان، حکم محاربه و قتال با اولیای الهی را صادر می‌کنند؛ و لا حول و لا قوة الا بالله.

والحمد لله رب العالمین

فهرست کتاب

- ۵..... تقدیم
- ۶..... مقدمه
- ۸..... مقصود از مَلِك (فرمانروا) چیست؟
- ۱۶..... درگیری بر سر حکومت
- ۱۸..... آیا انتخاب از آن خداست یا مردم؟!
- ۲۴..... فقهای سُلطه‌دار